

شرح و بررسی ابیاتی از حدیقه الحقیقه سنایی

اثر: دکتر مظاهر مصفاً

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و زهرا درّی

(از ص ۱ تا ۲۰)

چکیده:

آشنایی با متون نظم و نثر کهن زبان فارسی و کشف رمزها و اشارات و اصطلاحات و اندیشه‌های موجود در زبان و بیان شاعران و نویسندگان کهن، حلقه پیوند گذشته و حال قوم ایرانی است و موجب غنا، تحول، تنوع و پویایی ادب فارسی در مقطع کنونی است، در راستای همین اندیشه ابیاتی از حدیقه الحقیقه سنایی مورد بررسی قرار گرفته است. شاعری که آثارش آینه آغاز و انجام رگه‌های خاص تفکر فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی و به تعبیری مجمع اضداد در جامعه ما بوده است. و خصوصاً حدیقه، که خود سرآغازی مهم در شعر فارسی محسوب می‌شود.

تأثیر پذیری بسیار این شاعر گران مایه از قرآن کریم، احادیث، روایات، تاریخ، اشعار و امثال شاعران عرب، به کارگیری علوم، همراه با قدرت خلق معانی و تعبیر و امثال، ریزنگری‌ها و چابک دستی‌های شاعرانه، همراه با عذوبت کلام - هرچند گروهی نپسندند - و ایجاز، هم برگیرایی کلام می‌افزاید و هم دریافت‌کنه معانی را دشوار می‌نمایاند و بدین سبب شعر سنایی را نیازمند شرح و بررسی می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: فتح الباب، ماسی، عالمی بر پا، جهینه، بشینه...

مقدمه:

این بررسی بر اساس نسخه حدیقه الحقیقه سنایی به تصحیح استاد مدرس رضوی صورت گرفته است. و شماره‌ی کنار بیت به ترتیب بیانگر شماره صفحه و شماره بیت در کتاب مزبور است.

۳/۶۷ از درونت نگاشت صنع اله نه ز زرد و سپید و سرخ و سیاه

مصراع اول ناظر بر صفت درون پروری حق تعالی است که صنع او دل انسان را می‌نگارد و به کمال می‌رساند.

«چون تو را از درون دل بنگاشت آینه‌ی تو ز پیش دل برداشت»

(حدیقه، ۸۷)

مصراع دوم اشاره به مضمون حدیثی است که از قول ابن عباس در کشف الاسرار این گونه روایت شده است: «جاء رجل الى النبي صلعم فقال يا رسول الله ايصبغ ربك؟ قال نعم صبغاً لا يصبغ احمر و ابيض و اصفر و اسود.» و در تفسیر صبغة الله می‌گوید:

«صبغه رنگ باشد و این در معارضه آن آمد که ترسایان فرزند خود را که می‌زادند به آب زرد می‌برآوردند در شهر عموریه و می‌گفتند:

صَبَغْنَا نَصْرَانِيًّا، او را ترسا رشتیم* . الله گفت - عز جلاله - من به توحید و اسلام رهی را مسلمان رستم و این صبغه آن است که قرآن به وی اشارت می‌کند که «فطرة الله التي فطر الناس عليها...» (کشف الاسرار، ج ۱، ۳۸۲ و ۳۸۷)

۱۷/۸۸ - هست روشن تر از ضیاء هلال کشف حال هلال و کفش بلال هلال: غلام مغیره بن شعبه، عبدالرحمن سلمی او را در زمره‌ی اصحاب صفة نام برده است. (لطایفی از قرآن کریم، ۳۸۵)

«کشف حال هلال»: اشاره به سرگذشتی است که در کشف الاسرار این گونه

روایت شده است:

«روزی رسول خدا نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است. نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بردوام است. بوهریره برخاست به در شد و باز آمد. سید گفت: یا باهریره زحمت مکن، آن نه تویی، تو خود می آیی و او را می آرند، تو خود می خواهی و او را می خواهند.. در ساعت سیاهکی از در درآمد، جامه‌ی کهنه پوشیده... و از بیداری و بی خوابی شب تن وی نزار و ضعیف و چون خیالی شده... بوهریره گفت: یا رسول الله آن جوانمرد این است؟ گفت آری این است، غلام مغیره بود نام وی هلال. در مسجد آمد و نماز ایستاد... چون سلام باز داد رسول خدا اشارت کرد، او را نزدیک خود خواند. دست در دست رسول نهاد رسول گفت مرا دعایی گوی... چون هلال از مسجد به در شد رسول خدا گفت: لم یبق من عمره الا ثلثه ایام.

بوهریره گفت: چرا خبرش نکنیم؟ گفت بر اندوه وی اندوهی دیگر نیفزاییم هرچند که وی مرگ به اندوه ندارد... روز سیم رسول برخاست با یاران به سرای آل مغیره رفت. گفت: «یا آل مغیره، هل مات فیکم احد؟ فقالوا لا. فقال: بلی اتاکم طارق، فأخذ خیر اهلکم. فقال مغیره: یا رسول الله! هو اقل ذکرأ و اخمل قدرأ من ان یذکر مثلک. فقال رسول الله: کان معروفاً فی السماء مجهولاً فی الارض.» (لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار، ۳۸۵ و ۲۹۰ تا ۲۹۲).

بلال: بلال حبشی، مؤذن رسول الله. «کفش بلال»: اشاره است به روایتی از رسول الله که درباره او فرمود: چون معراج رفتم آواز نعلین بلال را می شنیدم (رک تعلیقات حدیقه، ۱۳۴).

- شاعر برای آنکه در ارتباط با ابیات قبل سواد الوجه فی الدارین و فقر را بر دیگر مراتب برتری دهد از حال هلال و بلال دو غلام سیاه حبشی خبر می دهد که چگونه به مراتب عالی معرفت رسیدند و گزیده حق و رسول خدا شدند، کشف حال و کفشی که از نور ماه نیز روشن تر بود.

۱۳/۱۱۴- تو ندانی به پارسی ماسی چو نخوردیش طعم نشناسی
ماسی: ماهی. در پهلوی کلماتی که به «س» ختم می شده است در فارسی دری
«س» به «ه» بدل شده است، مانند: آگاه = آگاس، رهیدن = رستیدن، گاه = گاس، گاو
ماها = گاو ماسا، ماهی = ماسی، مه = مس. (لغت نامه ذیل حرف ه، پاورقی،
۲۳۲۷۴)

مرحوم استاد ماهیار نوابی با بیان تغییر آوایی مزبور mahik را پهلوی و masya را
اوستایی می داند که در هر حال «ماسی» گونه کهن لفظ «ماهی» است.
مفهوم بیت تمثیل و کنایه ای است مبنی بر اینکه تو در ره عشق بسیار مبتدی
هستی.

۹و۸/۱۱۶- تیغ قهر تو سرفرازان را سر برد پس به سر دهد جان را
نوش دان بهر سود و سودا را حربه آفتاب حربا را
قهر: چیرگی، قهر از اصطلاحات اهل الله است یعنی تأیید حق به فنا کردن
خواسته ها و مرادها؛ و باز داشتن نفس از آرزوها. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)
حربه: آلت جنگ، حربه آفتاب: تیغ آفتاب، شعاع آفتاب مورد نظر است.
حربا: سمندر، آفتاب پرست، در بعضی از لغت نامه ها آمده است که حربا
جنسی از کرباسوی بزرگ باشد که روی فرا آفتاب کند و چنان که گردد او نیز می گردد
و در بعضی از کتب آمده است حرباء جانوری است که همیشه رو به آفتاب می گردد
و متلون می شود به انواع الوان در شعاع آفتاب. (لغت نامه)
شاعر می گوید:

- تیغ مهر تو نصیب سرفرازان راه عشق می شود، تیغ قهر تو نفس آنان را کشته
می دارد و غرور و انانیت را از آنان می گیرد و در مقابل سرشان را زنده می سازد. از
بزرگان نقل شده است که: ابی الله أن یحیی الله نفساً حتی یمیتها باماته شهواتها. و
نیز کشتگان شمشیر قهر دوست حربا صفاتی هستند که از تیغ آفتاب نمی پرهیزند

زیرا که در آن کشته شدن زندگی است.

۱۰/۱۲۶- گرم رو گرچه فی المثل تنهاست

نیست یک تن که عالمی برپاست

گرم رو: تندرو، عاشق.

عبارت «عالمی برپاست»، این اندیشه عارفانه را در ذهن زنده می‌کند که هر کس که به بی‌نهایت معرفت و کمال رسد «قامت قیامت» در او مصداق می‌یابد و در آن مقام پرده از حقیقت هستی در پیش رویش برداشته خواهد شد، چنان که انسان کامل را عین الله و عین العالم نامند. شاعر نیز می‌گوید:

- عارف گرم رو گرچه یک نفر است ولی با جهانی برابر است، واحد کالاف آمد آن ولی «زیرا وی با گرم رویش حقایق جهان را می‌شناسد در حالی که جهانی از مردم با تقاعدشان جزئی از حقیقت جهان را نیز نمی‌شناسند.

۱۶/۱۳۸- بی‌نیاز از غم نماز خوری از جگر قلیه پیاز خوری

قلیه: نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند (معین) و مراد از گوشت، انواع گوشت اعم از جگر، دل، قلوه است. در اسرارالتوحید آمده است: «و حالی گوسفندان بکشت و گفت تا چیزی سازند دیر باشد، بگفت تا حالی جگر بندها قلیه کردند و پیش شیخ آوردند، شیخ گفت: اول قدم جگر می‌باید خورد، خادم گفت: بقا باد شیخ را که پارگی دل در کرده‌ام، شیخ را خوش آمد و گفت: چون دل در باشد خوش باشد، بوسعید خود دلی می‌جوید.» (اسرارالتوحید، ج ۱، ۱۴۵)

«از جگر قلیه پیاز خوردن» نظیر «از ران خود کباب خوردن» است. که کنایه از حصول امری با مشقت بسیار است به نحوی که به مقصود نرسیدن اولی‌تر باشد. معنی: - اگر بدون عرضی نیاز و شکسته دلی در غم انجام نماز باشی هیچ فایده‌ای ندارد نماز تو رنجی بیهوده است که تو را به مقصود نمی‌رساند، همان طور

که تهیه قلبه با جگر خود، جز رنج هیچ ارزشی ندارد.

۱۴/۱۵۷- چون مر او را از و برانگیزند

اختران پیش او فرو ریزند.

در بیت اشاره‌ای است به مضمون آیه « و اذا القبورُ بُعِثَت » هنگامی که خلائق از قبرها برانگیخته می‌شوند. و به آیه « و اذا اکواکب انثرت » هنگامی که ستارگان آسمان فرو ریزند، (انفطار، ۲ و ۴) که هر دو آیه در توصیف روز قیامت است. او را از او برانگیزند: کنایه از حیات دوباره‌ی سالک است که به تبع «موتوا قَبْلَ أَنْ تموتوا» برایش فراهم می‌آید، و آن زمانی است که سالک به کمال رسیده باشد و «قیامت قیامته» در او مصداق یابد، که در چنین مقامی ستارگان در برابر فروغ و روشنایی درون وی خاموش می‌شوند.

۱۳۲/۳ و ۴- آیتی کرد کوفی از صوفی عشق ورای قریشی و کوفی

صوفی و عشق و در حدیث هنوز سلب و ایجاب و لا یجوز و یجوز

کوفی: منظور ابوحنیفه کوفی، نعمان بن ثابت بن زوطی از پیشوایان بزرگ اسلام

و مؤسس فرقه حنفی است.

قریشی: مراد امام شافعی، محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع

هاشمی قریشی مطلبی، مکنّی به ابو عبدالله یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است.

به نظر می‌رسد که مصرع دوم: « عشق ورای قریشی و کوفی » باید پرسشی

خوانده شود و بدین ترتیب شاعر می‌خواهد همان مضمونی را بیان کند که در

غزلیاتش آمده است:

عشق، در عقل و علم درناید عشق را عقل و علم رایت نیست

عشق را بوحنیفه درس نکرد شافعی را دراو روایت نیست

(اقلیم روشنایی، غزل شماره ۲۰)

و مولوی گوید:

سخت تر شد بند من از پند تو عشق را شناخت دانشمند تو
آن طرف که عشق می‌افزود درد بوحنیفه و شافعی درسی نکرد

(مثنوی ۲ / ۲۱۸)

«سلب و ایجاب و لایجوز و یجوز»: از اصطلاحات فقها و دانشمندان علوم دینی است که با بحث صوفیانه که بر محور عشق استوار است تفاوت بسیار دارد. آیت: نشانه، علامت، معجزه، کرامت، دلیل اعجوبه، عبرت، رسالت. (لغ) در بیت ظاهراً «آیت کردن» به معنای نشان دادن کرامت و معجزه است و یا به حدس بعید، روایت کردن. با توجه به توضیحات مفهوم آن است که: - ابوحنیفه از صوفی اعجازی بیان کرد و آن این که بین عشق صوفی و مباحث تعلیمی او با رأی و مباحث فقه شافعی و حنفی تفاوت بسیار است. صوفی به عشق ورزیدن با معشوق می‌پردازد در حالی که فقها هنوز در بند سلب و ایجاب و لایجوز و یجوز هستند.

این که «کوفی» آیت کرد؛ ظاهراً باید نقل قولی مستقیم از ابوحنیفه باشد که سرگذشتی در این باره یافت نشد، جز آن که در حاشیه نسخه‌ی خطی که آن را «دل نواز» نامیده‌ام آمده است: «نقل می‌کنند که بزرگی از صوفیه در مدرسه بوحنیفه می‌گذشت، انام سراپا برخاستند، چون چندگاه چنین عادت جاری کردند آن بزرگ گفت: یا انام، ادای تمسخر را درنوردید چه من چه کس خواهم بود که مرا تعظیم بکنند. گفتند: ای عزیز! تو را چندان علم و مراتب است... چه علم ما که اظهار شریعت است اولین قدم است و طریقت و معرفت و حقیقت که توطی کرده‌ای ما را از او جامی هم نرسیده...»

نیز در شرح حال شیخ ابوالحسن حصری آمده است: «در پیش خلیفه او را غمز کردند که: قومی بهم در شده‌اند و سرود می‌گویند و پای می‌کوبند و حالت می‌کنند و در سماع می‌نشینند.» مگر روزی خلیفه برنشسته بود در صحرا و حصری با اصحاب

شدند. کسی خلیفه را گفت: آن مرد که دست می زند و پای می زند این است. خلیفه عنان باز کشید. حصری را گفت: چه مذهب داری؟ گفت مذهب بوحنیفه داشتم، به مذهب شافعی باز آمدم و اکنون خود به چیزی مشغولم که از هیچ مذهبم خبر نیست. گفت: آن چیست؟ گفت: صوفی، گفت: صوفی چه باشد؟ گفت: آنکه از دو جهان به دون او به هیچ نیارآمد و نیاساید...» (تذکره الاولیاء استعلامی، ۷۵۹)

۱۶۸/۳- کان که دم با سر بریده کشد بار حکمش به نور دیده کشد
دم: نفس دم با سر بریده کشیدن: تعبیری از زندگی دوباره بعد از مرگ ارادی است. مراد از «سر بریده» هلاک نفس است که در تعالیم صوفیه بدان بسیار اشاره شده است. در شرح تعرف آمده است:

«هلاک نفس بر دو گونه باشد: یا هلاک فنای اوصاف باشد که سر به دوست مغلوب گردد باز نفس از صفات خویش به غلبات سر مغلوب گردد تا از بلا خبر ندارد. «حیا کَمِیَّتٍ» باشد... یا هلاک او موت باشد که نفس را چنین گوید: اگر صبر نتوانی کردن بمیر که مرگ تو بر من آسانتر که از دوست نالیدن. که هرکس که او کشته غیر دوست باشد کشتن او مرگ باشد و هرکه کشته دوست باشد مرگ او حیات باشد. چنان که خدا گفت: فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم... تا جعفر صادق رضی الله عنه چنین گوید: «ابی الله ان یحیی نفساً حتی یمیتها باماتة شهواتها.» (شرح تعرف، ربع ۳، ۱۲۳۵)

می گوید:

کسی که موتوا قبل ان تموتوا را به کار بسته باشد و به مقام بقا بعد از فنای اوصاف رسیده باشد بار حکم الهی را چون سرمه ای بر چشم می نهد و تسلیم حکم اوست. (تسلیم حکم دوست شدن بر نو بینش سالک می افزاید.)

۲۳۷/۵ و ۳- از عمر عالمی منور شد همه آفاق پر زمنبر شد...
هست پیدا ز بهر تصحیحش در تراویح پر مصابیحش

تراویح: جمع ترویج، بیست رکعت نماز نفل که در شبهای ماه رمضان گزارند. آن را ترویج به همین سبب گویند که بعد از هر چهار رکعت خود را راحت و آرام دهند. (لغت نامه)

مصاییح: جمع مصباح، چراغها.

براساس نسخه بدل «هست بیدار بهر تسبیحش» برگزیده شد. در تجارب الامم آمده است:

«وی (عمر) نخستین کس است که دستور داد تا در رمضان مردم گرد شوند و نماز تراویح را با یک پیش نماز بگزارند و این را به شهرها نوشت تا مردم شهرها نیز چنین کنند وی شماره چراغهایی که در مسجدها بود بیفزود.» (ترجمه تجارب الامم، ۳۷۷) نیز میبیدی گوید:

«در شبی امیرالمومنین (ع) اندر کوفه همی گشت در ماه رمضان مسجدها روشن همی دید گفت: خدای عز و جل خوابگاه عمر روشن کناد چنان که مسجدها روشن کرد.» (کشف الاسرار ج ۱، ۴۹۱ نیز تاریخ الخلفاء، ۱۳۷)

۱۶/۳۲۵ - معنی کار را جهینه شده عین ارواح را بثینه شده

«معنی کار را جهینه شده»: کنایه از این که حقیقت کار عشق و مجاهده را خوب درک می کند و این کلام مأخوذ از شعری است که شاعر آن اخنس بن کعب است و به صورت ضرب المثل در آمده است و اصل ماجرا به جهت کشته شدن فردی به نام حصین بن عمرو بن معاویه به توطئه فردی به نام جهینه است. شاعر می گوید:

«تسائل عن حصین کل ركبٍ و عند جهینه الخبر الیقین

(شرح کامل، رک فرائداللال فی مجمع الامثال ج ۲ ص ۳)

بثینه: زنی از بنی عذره که مردی از همان قبیله به نام جمیل با او عشق می باخت و شهرت یافت، برخی گفته اند که جمیل و بثینه هم صحبت و دوست بودند و ۲۰ سال عشق باختند اما ازدواج نکردند و میانشان عشق پاک بود. بثینه اسمر و لاغر

بود و زیادت حسنی نداشت اما فصیح بود. عبدالملک (بن مروان خلیفه اموی) از او پرسید جمیل از تو چه جمالی دید که تو را از جمله عالم برگزید؟ او جواب داد اهل عالم در تو چه استحقاق یافتند که تو را به خلافت برگزیدند؟ عبدالملک خجل و ساکت شد. (تاریخ گزیده، ۲۷۳)

۲۱۳/- از تو ایزد کجا پسند کند انتظار تو دهر چند کند
قحط دین است برگشای نقاب میز با نیش کن به فتح الباب
(ابیات خطاب به حضرت رسول است)

فتح الباب: گشودن در، در اصطلاح نجومی هر آن دو ستاره‌ای که خانه‌های ایشان به مقابل یکدیگر باشد. ابوریحان گوید: «هر آن دو کوكب که خانه‌های ایشان به مقابله یکدیگرند چون میان ایشان اتصال بود او را فتح الباب خوانند، ای گشادن در، پس اتصال قمر یا آفتاب به زحل فتح باب خوانند، دلیل باران و برف آرمیده بود و اتصال زهره بر مریخ فتح باب باران و سیل و تگرگ و رعد و برق بود.» (التفهیم، ۴۹۹)
دکتر ابوالفضل مصفا می‌نویسد: «کلمه فتح باب را منجمان احکامی از آیه «و فتحنا علیهم ابواب السماء بماءٍ مُّثَمَّرٍ» (سوره قمر، آیه ۱۱) گرفته‌اند تا فقها و متشرعین نتوانند ایشان را درباره این حکم مورد مؤاخذه قرار دهند. در شعر فارسی اصطلاح فتح باب بیشتر به معنی همان نزول باران و در نتیجه گشایش در امور مردم و اشخاص است.» (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ۵۵۲) و در بیت باتوجه به «قحط» و «میزبانی» به دو مفهوم «گشودن در» و «نزول باران» ایهام دارد. نیز اشاره ظریفی است به دعای باران در مدینه: در سیرت رسول الله آمده است؛ «پس چون سید علیه السلام به مدینه آمد و قحط و تنگی پیدا شد و مردم شکایت کردند و پیغمبر علیه السلام، دعا کرد و حق تعالی باران بفرستاد و آن قحط و تنگی از اهل مدینه برخاست و رخص و نعمت پیدا شد و دعوی که ابوطالب در حق سید علیه السلام بکرده بود راست شد و سید علیه السلام گفت: «لو ادرک ابوطالب هذا اليوم لَسَره» و

بدین ترتیب به شعر ابوطالب درباره رسول خدا اشاره کرد که:

و ابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة الارامل»

(سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین ۲۵۱، ۲۵۲)

۲۵۲ / ۱ و ۲ مهتر انگشت بر دهان آورد قطره آب بر زبان آورد

سر انگشت خویش را تر کرد آن گهی در دهان حیدر کرد

ابیات اشاره به روایتی دارد که ناظر بر استفاضه بی واسطه علی (ع) از علم نبوی است و صاحب شرح تعرف آن را این گونه نقل کرده است:

«أما علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه سر عارفان است... و او را سخنانی است که پیش از او کس نگفته است و پس از او کس مثل آن نیاورده است که روزی بر منبر آمده بود گفت: سألونی عمادون العرش فأنما بین الجوانح علماً جمماً هذا العابد رسول الله صلی الله علیه فی فمی هذا ما زقنی رسول الله زقاً زقاً فوالذی نفسی بیده لو اذن للتوریه و الانجیل ان یتکلما لوضعت و سادة فاخبرت بما فیها فصد قانی علی ذلک...» (شرح تعرف، ربع اول، ۱۹۹)

۲۵۲ / ۱۰ تا ۱۲ علم او از برای یک تعلیم

گفت در بیت مال با زر و سیم

چون دو توده بدید از این و از آن

گشت حیران از این دل و زان جان

دیگری را فریب ای رعنا

نیستی تو در سزا و درخور ما

ابیات ناظر بر روایتی در حیات امام علی (ع) است که ابواسحق سقفی آن را این گونه نقل می کند: «شعبی گوید: به رَحْبَه در آمدم پسرکی بودم در میان دیگر پسرکان، علی بن ابی طالب را دیدم که میان دو کپه زر و سیم ایستاده بود و تازیانه ای سبک در دست داشت که مردم به آن دور می کرد آن گاه به سمت آن اموال رفت و آن را میان

گردید من نزد پدر رفتم و گفتم نمی دانم امروز بهترین مردم را دیده‌ام یا احمق‌ترین آنها را، پدرم گفت: پسر من که را دیده‌ای؟ گفتم امیر المومنین علی علیه السلام را و آنچه دیده بودم، پدرم گریست و گفت: ای پسر بهترین مردم را دیده‌ای و سپس به سرگذشت قنبر می‌پردازد که دو جوال پر از جامه‌های زرو سیم را برای علی (ع) پنهان کرد... و علی (ع) شمشیر برکشید و بر آن جوالها زد و فرمان داد آنها را تقسیم کنند و این شعر را خواندن گرفت:

هذا جنای و خیاره فیه اذ کلّ حان یده الی فیه

ای سیم سپید، دیگری جز مرا بفریب و ای طلای زرد دیگری جز مرا بفریب.
(الفارات، ترجمه عبدالحمید آیتی، ۳۴)

۲۷۴، ۱۳ و ۱۴ باز بهر کمال و کسب یسار

دستتان چون قبای روز بهار

باز پای جهان به وقت صبح

در ره او چو دست و دل مفتوح

در هر دو بیت ضبط «باز» نادرست به نظر می‌رسد بلکه «باز: باد» درست است که فعل دعایی است و گونه قدیم آن با ذال معجمه نوشته می‌شده است نظیر بر ساذ، بدها ذ(رک المعجم، ۲۰۷) و قرینه معنایی دلالت بر صحت «باز: باد» دارد.
یسار: توانگری.

وجه شبه در بیت اول «بلندی» است، با بکارگیری آرایه تشخیص؛ شاعر بر تن بهار قبای روز که بلند است می‌پوشاند. (هم قبا جامه‌ای بلند است و هم در بهار روز بلندتر می‌شود) و قابل مقایسه است با بیت:

هست کوتاه ز بهر شرع و شعار دست او همچو زیرپوش بهار

(۲۷۷ ب ۳)

که مراد شاعر از «زیرپوش بهار» جامه شب بهار است که کوتاه است.

شاعر در وصف ممدوح (شافعی) می‌گوید: به جهت حفظ شریعت و شعار دین، دست خویش را از دنیا کوتاه ساخته بود همان گونه که شب در بهار کوتاه است.

بیتی از قول خویش املاء کرد ۸ تا ۱۱/۲۶۹

کین دیرینه جست و انها کرد

دست شومش بر آن لب و دندان

زد قضیب از نشاط و لب خندان

کینه‌ی خزرج و حدیث اسل

و آن مکافات زشت و دست عمل

کین آبا بتوخته ز حسین

خواسته کینه‌های بدر و حنین

املاء کردن: مطلبی را تقریر کردن تا دیگری بنویسد.

انها کردن: آگاه کردن، خبر دادن، رسانیدن پیغام.

قضیب: شاخه درخت، چوبدستی، تازیانه.

خزرج: قبیله‌ای است عرب، اصل آن از یمن است. خزرج و اوس از یک اصل اند پس از خرابی سدّ مأرب از جنوب جزیره العرب به مدینه آمدند افراد این قبیله به هنگام هجرت پیامبر(ص) وی رایاری کردند و اسلام آوردند. اسل: نیزه‌ها، مفرد آن اسلة.

در تواریخ آمده است که وقتی سر مقدس امام حسین(ع) را در مجلس یزید نهادند «وی با نوک خیزران خود به دندان‌های سر بریده‌ی امام چند ضربه خفیفی زد که به تماس بیشتر شباهت داشت تا ضربه، پس از آن با خیزران دستی خود موهای فرق امام را که خون آلود و پر از گرد و غبار بود اندکی زیرورو کرد.» ازینب

موهای فرق امام را که خون آلود و پر از گرد و غبار بود اندکی زیرو رو کرد.» ارینب زیبا به خاطرش آمد و اشعارش را این گونه خلاصه کرد: «ای حسین... چگونه تقدیر را یافتی... تو مرا از یک چیز محروم کردی که برای من همه چیز بود و من از همه چیز تو را محروم کردم که برای تو از یک چیز هم کم اهمیت تر بود.» (نقل و تلخیص از زندگانی امام حسین، زین العابدین رهنما، ج ۲، ۴۴۰)

ابیات نیز به اشعاری اشاره دارد که مؤلف حبیب السیر بعد از ذکر بی ادبی یزید نسبت به سر امام حسین و اعتراض سمره بن جندب از قول کشف الغمه این گونه روایت می کند: «که در آن وقت که سر مبارک امام حسین علیه السلام در پیش آن سرخیل اهل ظلام بود بدین دو بیت که منظوم این ربوی شاعر است تمثیل نمود که:

لیت اشیاخی بسدر شهدوا وقعة الخزرج من وقع الاسل
لا هلوا و استهلوا فرحاً و استحرا القتل فی عبدالاشل...

(حبیب السیر، جزء اول از فجلد دوم، ۶۰)

صاحب منتهی المال نیز بدین موضوع اشاره دارد با این تفاوت که وی شاعر ابیات (لیت اشیاخی...) را ابن زبیری نقل کرده است و بیت یکم و چهارم از ابیات مذکور را آورده است. (رک منتهی الامال، ۵۱۸)

- شاعر با اشاره به حوادث مذکور و شعر مورد نظر، کینه جویی قبایل عرب و شکست خوردگان بدر و حنین را علت واقعی حادثه کربلا می داند.

۸/۴۴۲ - چه کنی در کنار ما در خو آخر ای نازنین کم از دودو

دو دو: لفظی که مادران هنگام تعلیم دویدن و بازی به کودک می گویند. بدین ترتیب که اول کودک را از خود دور می سازند و سپس با گفتن «دو دو» کودک می دود و به آغوش مادر باز می گردد.

استاد مدرس می نویسد «معنی کلمه «دو دو» را در کتب لغت یافت نشد و عبدالطیف شارح حدیقه آن را شیء متوهم متخیل دانسته است که اطفال را بدان

می ترسانند و آن را معادل «لولو» گرفته است و در معنی مصرع دوم آمده است: «ای نازنین و ناز پرورده سخن از دودو و لولو کم شنو و از این نوع سخن بر زبان مران» که بدیهی است که با مصرع اول و بیت بعد مطابقت ندارد. شاعر می گوید:

- چرا به کنار مادر طبیعت مانده‌ای و عادات را رها نمی‌کنی؟ از کودک بیاموز، حداقل دو دویی کن، لحظه‌ای از مادر طبیعت دور شو. بیت بعد دقیقاً همین معنا را تأیید می‌کند:

پای در نه به راه بی‌فریاد بر خرد خوان که هر چه بادا باد
۲/۵۴۹- شغل دولت که از ستم سازی چه بود جز که گرگ و خرازی
گرگ و خرازی: مشابه و چکیده ضرب المثل «از گرگ خرازی بر نیاید» و «از گرگ شبانی نیاید» است.

غزالی گوید: «در خبر است که بهترین تجارتها بزازی است و بهترین پیشه‌ها خرازی، آن که مشک و امثال این دوزد.» (کیمیای سعادت، ج ۱، ۳۶۰) که بدیهی است مشک و مطهره از پوستین دوخته می‌شود و گرگ در پوستین دری شهره است به همین سبب از آن خرازی بر نمی‌آید همچنان که سعدی گوید:

«از بدان نیکویی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی
۲/۵۲۶ و ۱- سیهان را به خنجر روشن کرده چون لعل، مهره گردن
جزع گیران به زیر درع چو آب چون کبوتر تپنده در مضراب
مصرع اول به صورت «چرخ (= چرخ) گیران به زیر درع چو آب» تصحیح قیاسی شد گرچه در نسخه بدل وجود نداشت. (استاد مجتبوی مینوی در پاورقی کلیله و دمنه ص ۳۶۹ بیت را از ابیات مشکوک فیه حدیقه می‌داند.) منظور از «سیهان»، هندوان است.

چرخ: (= چرخ) پرنده‌ای شکاری از رده‌ی شکاریان روزانه جزو راسته عقابها که جثه‌اش از باز کوچکتر است.

چرخ گيران: كنايه از پهلوانان، چابك داستان.

مضراب: نوعي آلت صيد مرغ و ماهي بوده است. كيسه مانندي از تور كه انتهاي آن به تدريج باريك مي گردد... مرغ را در هوا يا بر زمين يا بر شاخ درخت و ماهي را در آب چنان به سرعت مي زنند و حلقه‌ي مضراب را بر او مي افكنند كه در كيسه توري گرفتار مي گردد. (حاشيه كليله و دمنه، مينوي ۳۶۹)

درع چو آب: وجه شبه در رخسندگي و حلقه حلقه بودن آن دو است. و در بيت اشاره‌اي است به كشته شدن هندیان در باتلاق، آن گاه كه محمد بن علي و پسرش معتصم از خاندان بوحليم شيباني در برابر بهرامشاه براي چندمين بار سر به شورش برداشتند كه در نتيجه آن رويارويي بسياري از نفرات شورشي در باتلاق خود ساخته غرق شدند. (رك، تاريخ غزنويان، ۱۲۳ تا ۱۲۶)

شاعر مي گويد:

- ممدوح گردن هندیان را به خنجر برانش خونين ساخته است، چابك داستان و دلاوراني كه چرخ را در هوا مي زدند، در درون زره چون كبوتري بودند كه در دام گرفتار آمده باشند.

۷۳۷/۹۱۰-مه كه خورشيد را بر او بندگان

چون جدا گشت از او بر او خندند

بركهي كز مهان نهان باشد

گر بخندند جاي آن باشد

- استاد مدرس در شرح بيت گويد: اجتماع آفتاب و ماه كه در حوالی يكي از عقدتين افتد و در آن حال قمر ميان زمين و خورشيد حایل گردد و روي آفتاب را بپوشاند كسوف و گرفتگی آفتاب گویند.

معنی بيت اين است كه ماه كه خورشيد را بر او بندگان و اجتماع واقع شود و باعث كسوف آفتاب و خورشيد نهان گردد چون از ماه جدا شود بر آن خندند، چرا

که ماه که برای اقتباس و استفاضه ی نور از آفتاب با او اجتماع کند چون باعث گرفتگی و تیرگی شود جای خنده است. یا گوییم چون بعد از جدایی ماه از آفتاب که کسوف برطرف شود مردم شاد شوند و برو خندند.» (تعلیقات حدیقه، ۷۶۴)

ولی به نظر می‌رسد که بیت ۹ تمثیل بر مفهوم بیت ۱۰ است و شاعر در خطاب به ممدوح می‌گوید:

- ماهی که باعث گرفتگی خورشید می‌شود و در زیبایی و نور بدان مثل زنند چون از خورشید و نور او بی‌بهره باشد و هلال شود، مردمان با دست بدان اشاره می‌کنند و می‌خندند؛ وصف حال من نیز چون ماه دور افتاده از خورشید (پادشاه) است. اگر بر فرد خوار مایه و کوچکی چون من که از بزرگان جدا شده است مردمان بخندند جای تعجب نیست.

۱۴/۶۲۷- وقت آن کو کمان به خاطر خویش

زه کند از برای ده درویش

زه کند تیر چرخ برگردون

زه کند سنگ خاره بر هامون

شاعر «زه» را در دو بیت به ترتیب در سه معنی مختلف به کار گرفته است:

۱- زه: روده ی تابیده که بر کمان بندند و به خاصیت ارتجاعی آن تیر را پرتاب کنند. کمان خاطر زه کردن: کنایه از سخن گفتن، (آماده پرتاب تیر سخن شدن).

۲- زه: آفرین، کلمه‌ای که در مکان تحسین گویند.

۳- زه: تراوش آب از درز و لای چیزی، جوشیدن آب.

مفهوم: وقتی که ممدوح برای چند درویش - نه برای بزرگان که سخن والاتر می‌طلبد - شروع به سخن گفتن می‌نماید تیر فلک که آفریدگار نویسنده‌گی و حکمت و دانایی است بر او احسنت می‌گوید و سنگ خارای بیابان را نرم می‌سازد و آب از درون سنگ جاری می‌سازد، چه رسد به دلها.

(در مصرع چهارم «زه» ایهام نیز دارد و در بیت ایهام تناسب برقرار است.) لازم به ذکر است که استاد مدرس آورده‌اند که: «معنی بیت اول با مصرع بیت دوم ظاهر است و معنی مصراع اخیر این است که سنگ خارا را به کمان خاطر مانند زه بر کمان بندد. یا سنگ خارا را مانند زه باریک کند و ممکن است زه را به معنی تحسین گرفت (و خلاصه) یعنی ممدوح در آسمان عطار را بر چله‌ی کمان نهد و در بیابان سنگ خاره را.» (رک تعلیقات حدیقه، ۶۶۳)

۱۲/۶۵۱- چون خره زان سزای قربانند که خره وار مغ مسلمانند

خره: خروس، بنیاد کلمه خروس از مصدر خرئوس khraos در اوستا به معنی خروشیدن با واژه‌ی «خروش» و «خروشیدن» در زبان فارسی هم ریشه است. خروس در فرهنگ مزدیسنا از مرغان مقدس به شمار می‌رود و به فرشته‌ی بهمن اختصاص دارد به روایت بلعمی (۱۱۷/۱ و بعد) کیومرث سفارش کرد که سیامک را با ماکیان و خروس سفید دارند تا دیوان او را گزند نکنند و به خصوص خروس سفید را به فال خجسته دانند و در فرهنگ اسلامی نیز بسیاری از همان ویژگیها به خروس نقل شده است و به خصوص در شب معراج وصف خروس سپید عرشی است که هرگاه دو بال خویش باز کند و بانگ زند جمله‌ی خروس‌های زمین نیز بانگ کنند. و در اندیشه عوام است که خروس سفید را نباید کشت زیرا که او فرشته است. و خروس بی وقت را باید سر برید. (رک فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، یاحقی، ۱۷۹)

با توجه به توضیح مذکور بدان سبب که خروس در هر دو فرهنگ قبل از اسلام و بعد از اسلام مقدس بوده شاعر وی را «مغ مسلمان» می‌خواند و عوام را نیز از این حیث که حزب بادنند و عقیده ثابتی ندارند به خروس تشبیه کرده است که اهل نفاقند و بی وقت و بد یمن، پس باید کشته شوند.

نتیجه:

کتاب حدیقه الحقیقه حاوی نکات ظریف و دقیقی از پیشینه فرهنگی این مرز و بوم است که با تعمق در ابیات آن، نمای پیکره کهن فرهنگ ایرانی اسلامی نمایان تر می شود. خصوصاً آنکه آثار این شاعر گرانمایه آینه آغاز و انجام رگه‌هایی خاص از تفکر فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی و به تعبیری مجمع اضداد در جامعه ما بوده است.

منابع:

- ۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران انتشارات آگاه قرآن کریم، چاپ سوم ۱۳۷۱.
- ۲- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ابوریحان بیرونی، با تجدید نظر و تعلیقات جلال الدین همایی، مؤسسه انتشارات انجمن آثار ملی (۱۰۹)، ۱۳۵۳.
- ۳- الغارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمد سعید بن هلال معروف به ابن هلال ثقفی ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۴- تاریخ الخلفاء، السیوطی عبدالرحمن بن ابی بکر، به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر ۱۳۷۱ ق = ۱۹۵۲ م.
- ۵- تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران سروش ۱۳۶۹.
- ۶- تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند، با سورت، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۴، ج ۲.
- ۷- تاریخ گزیده - حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۳۹ ش.
- ۸- تذکره الاولیا، فرید الدین عطار نیشابوری، محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ هفتم، ۱۳۷۲.
- ۹- تعلیقات حدیقه الحقیقه، مدرس رضوی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴.
- ۱۰- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواندمیر. تهران از انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳ شمسی.
- ۱۱- حدیقه الحقیقه، مجدود بن آدم سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۲- در اقلیم روشنایی - محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۷ ش مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی.
- ۱۳- زندگانی امام حسین (ع)، زین العابدین رهنما، دو جلد، انتشارات زوار، ۱۳۷۶.
- ۱۴- سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی به تصحیح اصغر مهدوی،

- تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۶۵
- ۱۵- شرح التعرف لمذهب التصوف، ابوابراهيم اسماعيل بن محمد مستملی بخاری، تصحيح محمد روشن، ۴ جلد، تهران، انتشارات اساطير ۱۳۶۶
- ۱۶- فرائد اللآل فی مجمع الامثال، ابراهيم بن علی، احذب، ۲ جلد، الطرابلس الحنفی، بيروت، ۱۳۱۲ ق.
- ۱۷- فرهنگ اساطير و اشارات داستانی، دکتر محمد جعفر یاحقی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- ۱۸- فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، دکتر سيدمحمد سجادی، تهران، طهوري، ۱۳۷۸
- ۱۹- كشف الاسرار و عدة الابرار، رشيد الدين ميبدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹، ۱۰ ج.
- ۲۰- كشف الاسرار و عدة الابرار، رشيد الدين ميبدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۰ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹
- ۲۱- کیمیای سعادت، ابو حامد امام محمد غزالی - حسين خدیو جم، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴
- ۲۲- لطایفی از قرآن کریم، برگزیده كشف الاسرار، به کوشش محمد مهدی رکنی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵
- ۲۳- لغت نامه، استاد علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
- ۲۳- منتهی الامال، شیخ عباس قمی، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.